

درس سیصد و هشتاد و پنجم: صوت ۴۰۷

بررسی اقوال درباره انتفاء یا عدم انتفاء علم اجمالی با

طرق اضطرار (4)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشکالی که بر کلام مرحوم آخوند شده است جلسه گذشته بالنسبه به موعد تعیین و تخییری که ایشان بین اضطرار به معین و اضطرار به غیر معین فرق گذاشته بودند عرض شد. البته شاید همین اشکال هم موجب شده است که ایشان در کفایه دیگر بین این دو تفاوت نگذاشتند و اضطرار به معین و غیر معین را مشمول قاعده برائت و انحلال علم اجمالی می دانند. اشکالی که باز نسبت به مرحوم آخوند در مورد امتیاز بین تعیین و غیر تعیین به نظر می رسد این است که در صورت اضطرار به غیر متعین مانند صوم **يَوْمُ الْخَمِيسِ** أو **يَوْمُ الْجُمُعَةِ**، اگر منظور شارع اباحه بر افطار است در این صورت مسئله خالی از این نیست که یا نیت او به **يَوْمُ الْخَمِيسِ** تعلق می گیرد یا به **يوم الجمعة**، اگر نیت او به **يوم الخميس** تعلق گرفت نفس تعلق به **يَوْمُ الْخَمِيسِ** **يَسِيرٌ مُّتَعِيناً** و دیگر ممکن است که همان **يَوْمُ الْخَمِيسِ** مورد برای تعلق تکلیف باشد.

بنابراین به نفس تعلق نیت بر **يَوْمُ الْخَمِيسِ**، **يَوْمُ الْخَمِيسِ** اختیاراً از تحت تکلیف خارج می شود یعنی با اجازه و اختیار شارع از تحت تکلیف خارج می شود و این اختیار و اجازه، اختیار و اجازه تکوینی است یعنی فرق نمی کند که شارع بگوید که شما متعیناً در **يَوْمُ الْخَمِيسِ** افطار کن یا اینکه بگوید که اختیار در افطار و عدم افطار **يَوْمُ الْخَمِيسِ** با خود مکلف است، از این نقطه نظر هیچ تفاوتی ندارد و مکلف أحدهما را انتخاب می کند. ما در همان زمان سابق در مجلسی در یکی از همین بیوت آقایان بودیم، خدا رحمت کند آقای مدرس افغانی و چند نفر دیگر هم آمده بودند و شیخ جواد مغنیه هم در آن مجلس بود. یک نفر از آقایان آمد و سؤالی در آنجا مطرح کرد که اگر شخصی به سفر برود و وارد آن بلد که می شود شک دارد در قصد **عشرة أيام** یا اقل به **عشرة أيام**، اگر قصد به **عشرة أيام** کند طبعاً صلات ظهر او فوت می شود چون فقط وقت برای عصر باقی می ماند و وقت اختصاصی برای عصر است و اگر قصد **عشرة أيام** نکند می تواند هر دو صلات ظهر و عصر را قصرأ اتیان کند.

شخص مرجعی که بود و الآن هم حیات دارند فتوا فرمودند بر اینکه شخص جایز نیست که قصد **عشرة أيام** کند و باید حتماً در ضمن **عشرة أيام** نیت مسافرت کند تا اینکه بتواند قصرأ به صلات ظهر و عصر برسد. یادم است در آنجا این شیخ جواد مغنیه بر ایشان ایراد وارد کرد و مدرس افغانی هم گفت که آقا قصد توطن در اختیار شخص است و این امر قهری است و وقت شرط برای وجوب است و شرط برای واجب نیست و البته آنها این مقدار را گفتند. ایشان خیلی مصر بود و پافشاری می کرد و مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هم هیچی نمی گفتند و صحبت نمی کردند تا اینکه ایشان شروع [به بحث کردن] کردند؛ آنها بگو و اینها بگو و همین طور تقریباً نیم ساعتی مجلس به همین صحبت ها گذشت و این دو تا هم انصافاً اهلیت بحث داشتند و در

توانشان هم بود متنها ایشان زیر بار نمی رفت یعنی باینکه جواب نداشت ولی ما نفهمیدیم چطور شد که ایشان زیر بار نرفت و در نهایت حکم به وجوب سفر و وجوب قصر کرد!

وقتی بیرون آمدیم گفتم آقا عجب مجلسی بود! گفتند که نظر حضرت آقا چیست؟! گفتم که آقا وقت شرط وجوب است و شکی در این مسئله نیست و از شروط مقیده موضوع است و اصلاً در اختیار شارع نیست که برای انسان تکلیف به قصر و توطن و اقامه **عشرة آیام** کند یا نکند، شارع حکم به اتیان صلات را مترتب بر اقامه و عدم اقامه کرده است فرض کنید شخصی می خوابد و وقتی که از خواب بلند می شود می بیند که وقت برای یک صلات باقی مانده است، او که مقصر نیست و اشکالی ندارد نماز عصر را می خواند و بعد هم نماز ظهر را قضا می کند یا اینکه فرض کنید که شخصی به علتی مغمی علیه است یا ناسی بوده و فراموش کرده است، اشکال ندارد چون وجوب ظهر و عصر را علی‌ای‌تحوکان مفروض گرفته است و بعد همه شروط مقیده را نادیده می گیرد و طبعاً این صحیح نیست.

در مسئله جواز صوم یوم الخمیس و اختیار یوم الجمعة مرحوم آخوند در این اشکالی که بر مرحوم شیخ کردند هم همین مسئله به نظر رسیده است که ایشان نفس اختیار بر افطار **أحد الیومین** را خارج از شروط محدده و قیود مقیده موضوع فرض کردند درحالی که خود این افطار **أحد الیومین بالاضطرار** از ناحیه شارع حکم به تناول **أحد الیومین** شده است متنها شارع می گوید که می توانید روز اول بگیرید و می توانید روز دوم بگیرید، می توانید روز اول افطار کنید و می توانید روز دوم بگیرید.

پس این اباحه از ناحیه شارع است متنها شارع این اباحه را محول به اختیار مکلف کرده است و عیناً مثل متعین است متنها در مورد متعین، اباحه محول بر اختیار مکلف نیست اما در اضطرار به غیر متعین، اباحه فقط محول به اختیار شده است، شارع از اول می گوید که یوم الجمعة علماً را اکرام کن یا بگویند که در اختیار تو است یا یوم الجمعة یا یوم الخمیس هر کدام را می خواهی اکرام کن و مکلف هر روزی را که اکرام کند می تواند منتسب به شارع کند و بگوید شارع گفت و شارع نمی تواند بگوید که من یوم الجمعة نگفتم، می خواستی یوم الخمیس را اکرام کنی. مکلف می گوید که خودت گفتی و خودت در یوم الجمعة اجازه دادی و فقط فرقی در تعین و عدم تعین است و این هیچ تفاوتی در حکم ندارد.

پس به مجرد افطار بعد الفجر این **صار متعیناً** و شبهه، شبهه بدوی می شود و همان اشکال پیش می آید. حالا اگر یوم الجمعة را برای افطار اختیار کرد همین که یوم الخمیس را نیت روزه می کند، افطار یوم الجمعة به مجرد نیت یوم الخمیس متعین می شود یعنی به مجرد نیت یوم الخمیس، افطار یوم الجمعة هم متعین می شود و وقتی متعین شد صوم یوم الخمیس را از تحت علم اجمالی بیرون می آورد یعنی همین که طرف دیگر متعین شد ...، یعنی به نفس تعین تعلیقی یوم الجمعة، انحلال اجمالی موجب شبهه بدوی در صوم یوم الخمیس

خواهد شد پس طرفین قضیه از این نقطه نظر هیچ تفاوتی باهم ندارند این هم اشکال دومی است که بر مرحوم آخوند از این نظر وارد است. این بحث تمام شد.

تفصیل مرحوم آخوند بین اضطرار به متعین یا غیر متعین، و بین فقدان أحد

الأطراف

مرحوم آخوند بین اضطرار به متعین یا غیر متعین در کفایه و بین فقدان أحد الأطراف قائل به تفصیل شدند؛ در مورد فقدان أحد الأطراف ایشان می فرمایند که آن فقدان أحد الأطراف مانع از حدّ وجودی تکلیف یا قیدی از قیود تکلیف نیست.^۱ در مورد تکلیف می دانید که آقایان سه شرط و سه قید را از قیود تکلیف می دانند؛ یکی عبارت از همان عدم اضطرار است که این از حدود و قیود تکلیف است و یکی قدرت بر فعل و دیگری هم عبارت از وجود مکلف^۲ به است. حالا اگر هر کدام از این سه قید وجود نداشته باشند طبعاً تکلیف تعلق به موضوعی نمی گیرد مثلاً اگر اضطرار باشد خب تکلیف نیست و در آنجا بحث در باب تعارض پیش می آید و آن اضطرار حاکم بر تکلیف است و تنجزش را ساقط می کند یا اینکه اگر مکلف قدرت بر اتیان نداشته باشد هم همین طور است مانند حج که در صورت عدم استطاعت طبعاً آن حج ساقط می شود یا مانند شیخ هرم که قدرت بر صوم ندارد آن هم ساقط است و همین طور در صورت وجود مکلف^۳ به، وجود موضوع خارجی آن را هم شرط برای تکلیف می دانند.

نسبت به قدرت و اضطرار باید عرض کنیم مطلب این چنین است یعنی در باب قدرت و اضطرار مسئله به همین کیفیتی است که اینها از قیود تکلیف هستند و مرحوم آخوند هم نسبت به این مسئله توجه دارند **إنّما الكلام** در وجود خارجی موضوع است که تکلیف بر امر خارجی تعلق می گیرد و اگر آن امر خارجی نباشد طبعاً تکلیف منجز نخواهد بود.

تفاوت قضایای طبیعی و خارجی

این مسئله که وجود خارجی موضوع آیا شرط برای تکلیف است و قضایای ما در احکام شرعیه ...، شارع قضایا و عقد الوضع در احکام را به عنوان قضایای طبیعی قرار داده است یا قضایای خارجی، این همان مسئله ای است که محل اختلاف بین اصولیین مخصوصاً مرحوم نائینی است و باعث اشتباه ایشان در قضایا بین قضایای خارجی و قضایای طبیعی و ذاتیه با منطقیین یا با فلاسفه شده است. در قضایای طبیعی همان طوری که عرض شد حکم روی ذات موضوع می رود بما هو هو مثل **الإنسان حیوان ناطق، المثلثُ شکل له ثلاثة أضلاع، المربع شکل له أربعة زوايا متساوية، الأربعة زوجٌ و الثلاثة فردٌ** این حکم روی خود ذات موضوع

^۱ . کفایة الأصول، ص ۳۶۱.

رفته من حیث هو هو و بدون رعایت آن وجود خارجی، این را قضیه طبیعی می گویند. بنابراین در هر قضیه‌ای که عقد الوضع بر عنایت به حمل محمول بر موضوع **بما هو موضوع و بما هو ماهیه لا بما هو موجود خارجی و متعین خارجی** در آنجا برود این قضیه، قضیه طبیعی است.

مرحوم نائینی می فرمایند که در احکام شرعی، عقد الوضع در قضایا بر تعلق محمول بر موضوع **بما هو** هو تعلق گرفته است و این را قضیه طبیعی می دانند **بما هو فی الخارج** یعنی نه اینکه نفس خارجی او مورد نظر است. در قضایای شخصی که از او یا به قضایای شخصی جزئی تعبیر می شود یا به قضایای شخصی کلیه، در آنها سور در قضیه یا جزئی است یا کلی است فرض کنید **بعض الإنسان فی الخارج** عالم خب سور در اینجا مسئله موجب جزئی است یا **کل عالم هو متفق** به قضایای خارجی برمی گردد مثل **کل افراد البلد أو کل افراد القوم خرجوا من البلد**. این به افراد خارجی برمی گردد که باز این افراد خارجی از تحت قضایای شخصی خارج نیستند منتها قضیه شخصی یا به صورت موجب جزئی در خارج عقد الوضع دارد یا به صورت موجب کلیه عقد الوضع دارد اما اگر حکم روی طبیعت برود **بما أنه فی الخارج**، **بما أنه خارج** اینجا را مرحوم نائینی قائل به این است که این قضیه، قضیه طبیعی است چون حکم روی فرد و ماهیت **بما هی هی** رفته است.^۱

الخمر حرام سواء وجد أو لا يوجد یعنی اینکه خمر حرام است، شارع حکم را روی افراد خمر موجود خارجی نبرده است به نحو اینکه افراد خمری که ماه دیگر تولید می شوند ...، چون می دانید که خمری خمر است که ده سال بماند! فرمود:

که ای صوفی شراب آنکه شود صاف *** که در شیشه برآرد اربعینی^۲

حداقل یک اربعین باید بماند تا صاف و زلال و قابل برای استفاده بشود! پس آنکه خیلی سریع استنتاج می شود، قابل برای استفاده و اینها نیست. حالا اگر شارع حکم را روی افراد خارجی موضوع برده است دلیل بر این است که افرادی که اینها **مُتَوَقَّعُ الْوُقُوعِ فِي الْأُسْبُوعِ الْآتِي أَوْ فِي شَهْرِ الْآتِي** هستند الآن حکم شرب خمر بر آنها بار نشده است و **هُوَ خِلَافٌ**. درحالی که شارع هر آن که جعل وضع و حکم جدید نمی کند، شارع در ازل یک حکم کرده و تا **يوم القيامة** تمام شده است و دیگر آن طور ننشسته است که هر آنی به پیغمبرش بگوید که خمرهایی که امروز در مدینه در خانه آن ابوبکر و عمر بی پدر و مادر تولید شد حرام است! اینکه نمی شود! یک حکم می کند **إلى أبد الأبد!** یک حکم به حرمت زنا می کند **إلى أبد الأبد!** یک حکم به حرمت سرقت می کند **إلى أبد الأبد!** شارع یک حکم دارد و اگر آن حکم به قضایای شخصی خارجی تعلق بگیرد پس قضایای مفقوده از تحت حکم خارج هستند و **هو خلاف المطلوب و المقصود**.

۱. أجدو التقريرات، ج ۱، ص ۴۴۱.

۲. دیوان حافظ، غزل ۴۸۳.

تلمیذ: در محدودهٔ انشاء می‌فرمایید که قضایای طبیعی است؟

استاد: قضایای خارجیه است متنها اختلافی که مرحوم نائینی دارند، ایشان قضایای طبیعی را با قضایای خارجیه اشتباه کردند و این قضایا را به قضایای طبیعی حکم کردند یعنی در قضیهٔ طبیعی حکم به ذات بما هی هی رفته است نه اینکه حکم به ذات بما آنه خارج رفته است، ولی در احکام شرعیه حکم روی ذات بما آنه فی الخارج رفته ولو إلى يوم القيامة. مثلاً وقتی ما می‌گوییم که المثلث ذات ثلاثة أضلاع یا المربع ذات أربعة زوايا، سواء وجد في الخارج أو لا يوجد في الخارج أصلاً، له أربعة زوايا. وقتی می‌گوییم که الخمر حرام نمی‌گوییم که سواء وجد في الخارج أو لا يوجد في الخارج، لا يوجد في الخارج که دیگر نداریم.

شارع به عنوان و اعتبار يوجد في الخارج حکم به حرمت خمر کرده است لذا اگر شارع حکم یک موضوعی باشد که اصلاً من أصله منتفی شده باشد و اصلاً و قتش گذشته باشد و لا يمكن إعادة المعدوم، اگر این طور باشد شارع می‌تواند این را منهی کند؟! نمی‌تواند چون امکان ندارد. من باب مثال اکل فلان نبات در فلان کهکشان که چهارصد میلیارد سال نوری [فاصله دارد حرام است]! حالا شارع فرض کنید یک هم‌چنین نبات و یک هم‌چنین حشیش در فلان کره، در فلان کهکشان، در فلان ستاره و سیاره و در فلان نجوم که چهارصد میلیارد سال نوری با ما فاصله دارد [را حرام کرده است] و اگر آدم بر بال اجنه هم بنشیند نمی‌تواند به یک هم‌چنین کهکشان و ستاره‌ای برسد تا اینکه از حشیش بخورد یا نخورد یا از آن ماء در نهرش بخورد یا نخورد، این عبث می‌شود یعنی این حکم، حکم لغو است که شارع حکم کند و احکامی را جعل کند که مکلف قابل برای وصول به او نیست و استعداد وصول به او را ندارد، این را قدرت می‌گویند.

معنای شرط تکلیف بودن قدرت

اینکه می‌گویند که قدرت شرط تکلیف است یعنی مکلف قادر باشد لذا اینجاست که ما می‌گوییم که اگر یک شخص - آن بحثی که سال‌های پیش کردیم - به‌طورکل استعداد برای تناول یک امر حرام را ازدست داد و اصلاً زمینه به کل منتفی شد، دیگر مشمول برای آن حکم شرعی نخواهد بود یعنی به‌طورکلی دیگر مشمول نیست لذا مثلاً در آیه قرآن هم داریم:

﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱

چرا شارع گفته است که نظر به اینها اشکال ندارد؟! شما می‌توانید به موی یک پیرزن نگاه کنید، اشکال

^۱ . سوره نور (۲۴) آیه ۶۰.

ترجمه: «و زنان و امانده که دیگر امید شوهر کردن ندارند به شرطی که زینت خود نشان ندهند گناهی ندارند اگر جامه خویش بگذارند و درعین حال خودداری کردن برایشان بهتر است و خدا شنوا و دانا است.» (محقق)

ندارد. چرا شارع گفته است که [نظر به] ﴿غَى رَمْتَبَرَجَتُ بَرِيْنَةَ﴾، غیر از مواضع زینت اشکال ندارد؟! حالا نمی دانم شاید یکی هم پیدا بشود! این نحوه برای چیست؟! چون اصلاً زمینه و استعداد برای حکم در این متنفی است مثل یک بچه دوساله، چطور یک بچه دوساله متعلق برای تکلیف نیست؟ یک بچه دوساله نظر به محرم و نامحرم دارد؟! اصلاً نظر به نامحرم ندارد چون اصلاً متعلق به تکلیف نیست و اصلاً ظرف برای تکلیف نیست. همین طور آن قواعدی که ﴿لَا يَرُ جُونِ نَكَاحٍ﴾ باشند یعنی زمینه برای میل و توجه نفس وجود ندارد لذا به طور کلی از تحت تکلیف خارج می شود.

تعلق حلیت و حرمت بر فعل مکلف خارجی

تعلق حلیت و حرمت بر هویت یک ماهیت نه بر ماهیت یک ذات

حالا در اینجا شارع عقودی که در احکام برای احکام اولیه وضع کرده است، آیا براساس نفس طبیعت قضیه است یا براساس افراد خارج است؟ قطعاً براساس افراد خارج است، **الْخَمْرُ مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ حَرَامٌ**، چرا **الْخَمْرُ مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ حَرَامٌ** باید حرام باشد؟! یعنی ماهیت خمر حرام است. اینکه می گوییم که ماهیت خمر حرام است اصلاً معنا ندارد که شارع حکم حرمت را که یک حکم فعلی خارجی تکلیفی است بر ماهیت یک شیء امر کند، ماهیت یک شیء آن چیزی است که حکایت از ذاتیات شیء می کند. بله شارع می تواند بگوید که **الْخَمْرُ مَا لَهْ هَذِهِ الْخَوَاصُ**، می تواند بگوید که **الْخَمْرُ يَتَّخِذُ مِنَ الْعَنْبِ**، می تواند بگوید که **الْخَمْرُ لَهْ هَذِهِ الْمَوَادُّ**، ولی نمی تواند بگوید که **الْخَمْرُ حَرَامٌ** نمی تواند بگوید که **الْخَمْرُ حَلَالٌ**، چون حلیت و حرمت از احکامی هستند که مربوط به فعل مکلف خارجی می شود که بر هویت یک ماهیت تعلق می گیرد نه بر ماهیت یک ذات، بنابراین وقتی که شارع حکم بر حرمت خمر می کند منظور و عنایت به افراد خارج دارد. این قضیه، قضیه خارجی می شود. مرحوم نائینی این قضیه را قضیه طبیعی به حساب آورده است یعنی بین قضیه طبیعی و قضیه خارجی اشتباه کرده است درحالی که در **الْخَمْرُ حَرَامٌ** شارع نظر به ماهیت خمر ندارد و نظر به خمر خارجی دارد **سِوَاءُ وَجَدَ أَوْ لَا يَوْجَدُ**.

این قدرت در اینجا به این لحاظ است یعنی مکلف قادر بر اتیان به آن مکلف به باشد آن وقت در اینجا مشمول برای حکم قرار می گیرد و اگر قدرت نداشته باشد مشمول برای حکم قرار نمی گیرد. روی این جهت فقدان أحد الأطراف چه نقشی در تعلق تکلیف یا عدم تعلق تکلیف دارد؟ وقتی که مرحوم آخوند می فرماید که شارع از حدود و قیود مکلف، فقدان آن را قرار نداده است یعنی چه؟! یعنی ولو اینکه یک امری مفقود باشد حکم شارع به آن تعلق می گیرد؟! معنایش این است؟!!

این همان اشکالی است که به مرحوم آخوند شده است و همه افراد نسبت به مرحوم آخوند از این نقطه نظر هجومه وارد کردند. حالا ببینیم که نظر آن افراد نسبت به این قضیه چیست و دفاعی که مرحوم آخوند

از این قضیه می‌کنند به چه صورت است.

اللهم صل على محمد و آل محمد